

**■ صغری خیل فرهنگ**

برای دیدار با خانوادۀ شهیدان مدافع حرم مصطفی و مجتبی یختی راهی مشهد شده بودیم که در مراسم ختم این دو شهید، با مادر یکی دیگر از شهدای مدافع حرم آشنا شدیم.

شهید حسن قاسمی دانا که گویا اولین شهید مدافع حرم مشهد هم بوده است. در همان مراسم از دلآوری‌ها و تیر فحوق العاده شهید حسن قاسمی دانا در رزم با تروریست‌های وهابی بسیار شنیدیم وهمین روایت‌هایی‌ه‌ای می‌شود برای همکلامی و حضور در منزل شهید حسن قاسمی دانا و گفت‌وگو با مریم طربی مادر ایشان.

مادری که این روزها فرزندان دیگرش را هم راهی میدان مبارزه با ظلم و وهابی‌گری کرده است. **گویا همسر شما هم از رزمندگان دفاع مقدس بودند، برای شروع کمی از خودتان و شهیدتان بگویید.**

بله، من سال ۶۰ با همسرم آقای قاسمی از دواج کردم که ایشان هم از رزمندگان دوران دفاع مقدس بودند. حاصل ازدواج ما چهار فرزند به نام‌های مهدی، حسن، علی و احمد بود. همسر م ناناو بود و اعتقاد داشت این رزق حلال در عاقبت به‌خیری بچه‌ها تأثیر خواهد داشت.اگر چه یک ناناوای ساده بود اما رزق حلال و احکام دینی در خانواده برایش بسیار مهم بود. من هم به‌او حق می‌دادم که اینطور نگران رزق حلال باشد چراکه حالا ما حاصل زندگی ما حسن شهیدم، عاقبت به‌خیری را نصیب خودش کرد و در راه حفظ حرم اهل بیت به شهادت رسید. حسن متولد ۲ شهریور سال ۱۳۶۳ بود. تربیت دینی و ایمانی من و پدر بچه‌ها، تأثیر زیادی در آینده بسرم گذاشت. فرزند ی که خودش هم عاشق شهدا بود.

**حسن آقا به شهدا و مسیر شهادت هم علاقه داشت؟**

بسرم در خانه کتابخانه‌ای راه‌اندازی کرده بود که اکثر کتاب‌هایش مذهبی و در مورد شهدا بود. حسن متولد اهل مطالعه کتاب بود. این علاقه او در مورد کتاب‌های شهدا و زندگی نامه رزمندگان دوران دفاع مقدس بیشتر خودش را بروز و نشان می‌داد.

**پس آیا به شهدا و راه و رسم زندگی‌شان آشنا بود.**

بله، شهدا نقش زیادی در زندگی حسن داشتند. این مسیری را هم که انتخاب کرد از برکت وجود شهید محمود کاوه اولین شهیدی بود که حسن حستم با شهدا زندگی می‌کرد. خوب به یاد دارم شهید محمد کلاه‌اولین شهیدی بود که حسن تحقیق و مطالعه درباره ایشان را شروع کرد. اما شهیدان زیادی در زندگی او نقش داشتند. شهید ابراهیم همت، شهیدان مهدی و حمید باکری، شهید اشکان‌سان، شهید بروجردی و دیگر شهدا. کتاب‌های این شهداان هم در کتابخانه‌مان موجود است. حسن بارها و بارها این کتاب را مطالعه می‌کرد و به ما هم یادآوری می‌کرد و از ما می‌خواست که مطالعه‌شان کنیم. حسن خصوصیات خاصی داشت. وجودش را متعلق به همنوعاش می‌دانست و همیشه وقف مردم و حل مسائل و کمک به آنها بود. حسن یک بسیجی کارگشته و ماهر بود.

**شغل فرزندان‌تان نظامی بود؟**

حسن نظامی نبود اما از سنین کم وارد بسیج شد و در تمام عرصه‌ها فعالیت می‌کرد.آرادتش به شهدا بهانه‌ای شد تا بارها و بارها به مناطق عملیاتی دفاع مقدس سفر کند و به راهنان نور برود. حسن یک بسیجی بسیار پر تجربه بود. با بصیرتی که داشت همه فنون و اصول نظامی را گذراند. حتی آموزش

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

غواصی دیده بود. وقتی به او می‌گفتم غواصی دیگر به چه کارت می‌آید؟ می‌گفت سرباز امام زمان (عج) باید همیشه آماده باشد. در تمام زمینه‌های فعالیت بسیج حضور پررنگ داشت. حسن در کار ناناوایی با پدرش همکاری می‌کرد ولی روحیه نظامی بالایی داشت. بسرم مربی آموزش سلاح نیمه‌سنگین بود. روحیه جهادی‌اش کار را به جایی رساند که راهی میدان نبرد با مهاجمان حرم شد.

**چطور شما و پدرش را راضی به رفتنش کرد؟**

دو هفته قبل از رفتن با من و پدرش درباره دفاع از حرم و اوضاع پیش آمده صحبت کرد. همه مسائل را به ما توضیح داد. حسن تصمیمش را برای رفتن گرفته بود. به همین خاطر ما مخالفتی با رفتنش نکردیم. راهی که بسرم انتخاب کرده بود راه دفاع از اسلام، دین و قرآن بود. راهی که به حفظ حرمت آل الله ختم می‌شد. راهی که بر گرفته از وابستگی‌اش به

راه شهدا بود. حسن بارها و بارها پای خطرات و روایات پدر از روزهای جنگ و جبهه و هشت سال دفاع مقدس نشسته بود. او علاقه زیادی به جهاد و ظلم‌بستیزی داشت.

**نگران شهادت یا اسارت عزیزتان نبودید؟**

نه نگران نبودم. می‌دانستم حسن راهی را انتخاب کرده که پر خطر است. میدان جهادی که اسارت دارد، شهادت دارد، جرات دارد. با علم به همه اینها و شرایط موجود در دانه‌ام را راهی کردم و به خود خاتم حضرت زینب(س) سریدم.

**به نظر شما چه شاخصه‌ای در وجود شهید او را لایق شهادت در راه اهل بیت امام حسین(ع) کرد؟**

حسن به اهل بیت ارادتی فوق‌العاده داشت. تا آنجا که هیچ شهادت یا ولادت لئمه اطهار و معصومین را فراموش نمی‌کرد. شهادت حضرت خدیجه، حمزه، ام‌البنین و... بسیار مورد توجه‌اش بود. حسن از تقویت قلبی استفاده می‌کرد و خیلی وقت‌ها من مناسب‌ترین راه را ایشان می‌پرسیدم. ارادت خاص

حسن به شهدا از سنین کودکی در وجودش ریشه کرده بود. حب اهل بیت مهم‌ترین کاری بود که از همان کودکی در وجود فرزندانم پرورش دادم و آنها عاشق اهل بیت بار آمدند. عشقی که در نهایت به فدایی شدن و شهادتش ختم شد. حسن یک هیبت تأملپس کرده به نام روضه‌الحسین که بعد از شهادتش همچنان پابرجاست.

**بسیر تان چه زمانی راهی دفاع از حرم شد؟**

حسن ۲۵ فروردین ۱۳۹۳ همراه با لشکر فاطمیون راهی سوریه شد.وقت رفتن کوله‌ای سبک برداشت. اول هر چیزی شمال عراق و بیراهن عزایش را از من خواست. بعد یک دست لباس کار و چند دست لباس راحتی داخل کوله‌اش گذاشتم. گفتم چند ماه نیتستی این لباس کافی نیست.اول گفت کافی است. اما همان ولی بعد که اصرار من را دید گفتم برایم چمدان ببند. آن هم فقط برای دل من چون آن چمدان را با خودش نبرد و به دوستش داده و گفته بود تا من برنگشتم به خانه نبرید. با کوله‌بازی سبک راهی شده بود. اما شال مخصوص عزا و پیراهن عزا را برداشته بود تا برای وفات حضرت زینب(س) در آنجا استفاده کند. غافل از اینکه زودتر از آن روز، به شهادت می‌رسد. حسنم فقط ۲۲ روز آنجا بود. ۱۲۳ اردیبهشت ۹۳ بیکرش وارد ایران شد و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۳ جسم خاکی‌اش هم آغوش خاک شد.

**چطور شد که با فاطمیون اعزام شد، چون رزمندگان این لشکر همگی از**

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید حسن قاسمی دانا اولین شهید مدافع حرم ایرانی مشهد

## پسر ما رجز خوان به دل دشمن زد و شهید شد

**تروریست‌ها از حسن پرسیده بودند تو کی هستی و او گفته بود من شیعه علی بن ابیطالب(ع) هستم**



— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

حال خودم را نمی‌فهمیدم ولی آرام بودم چون

حسن به خواست‌هایش رسیده بود. از حرم راهی خواجه ربیع شدیم و آنجا جسم خاکی‌اش با خاک هم آغوش شد و روح پاکش همیشه کنارم ماند. مداح می‌خواند: این گل پر پر از کجا آمده/از سفر شام بلا آمده، چه قافیه زیبایی و من زمزمه می‌کردم آهسته ران آهسته آرام جانم می‌رود. حال خاصی داشتم. لحظه‌ها تشیع بیکر شهدای دوران دفاع مقدس در ذهنم مرور می‌شد. بعد از حسن فرزندان دیگر من هم امروز رفته‌اند تا نگذارند اسلحه برادرشان بر زمین بماند.

**خانم طربی برخی از چرایی حضور رزمندگان در جنگ سسوره به صحبت می‌کنند و طعن‌ها می‌زنند، نظر شما چیست؟**

بسرم اولین شهید ایرانی مدافع حرم مشهد بود. مسئله جهاد و شهادتش برای من حل شده است. راحت بگویم متأسفانه بعضی اشخاص ناآگاه هستند. وقتی توضیح می‌دهی قبول می‌کنند ولی بعضی افراد مغرض هستند که صحبت هم اثری در آنها ندارد. جواب من در مقابل این اشخاص فقط یک جمله بود. در جوابشان می‌گفتم شما آمادگی دارید به شما بگویند ماهی ۱۰ میلیون تومان به شما بدهند در قبالش یک انگشتان را قطع کنند. فوراً در پاسخ من می‌گفتند نه هرگز. البته این حرف‌ها هست و از اول هم بوده باید صبر داشته باشم. اما شال مخصوص عزا و پیراهن عزا و دست‌ها می‌رفت. تشییعش عجیب باشکوه بود. نیروی خاصی گرفته بودم. به دنبالش می‌دویدم.



— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

از هم‌زمانش در مورد چگونگی شهادت

پسر تان شنیده‌اید؟

یکی از هم‌زمانش تعریف می‌کرد که ساعت ۷ شب پشت بیسیم اعلام می‌کنند منطقه حی‌زهرادر خطر حمله نیروهای داعش است و باید جلوبشان را بگیرند تا صبح که نیروی تازنفس برسند. چون حسن و هم‌زمانش قبل از این عملیات در عملیات دیگری هم شرکت داشتند و خسته بودند، نباید در عملیات پیش آمده شرکت می‌کردند. ولی به دلیل حدابودن شرایط، شرکت می‌کنند. منطقه عملیاتی جلوی شهرک‌های نیل والزهرا قرار داشته که یک شهرک شیعه‌نشین علوی است.

هم‌رزمش می‌گفت عملیات که شروع شد ما ۸ نفر بودیم. به خواسته حسن و موافقت فرمانده‌مان، اسم عملیات را گذاشتیم ثامن الحجج علی بن

موسی (الرضاع). راه افتادیم به طرف منطقه و وارد اولین خانه بزرگی که معروف به قصر بود شدیم. حسن با پایش محکم که در کویدو در باز شد. وارد شدیم می‌با صدای باز شدن در از طبقه بالا به زبان عربی صدای بلند شد که تو کی هستی؟ حسن اهل‌طالع(ع). بااین صدا تکفیری‌ها با عصبانیت پاسخ دادند انا کافر. انا مشرک. انا مجوس و همینطور که پیشروی می‌کردیم حسن با همان صدای بلند می‌گفت انا شیعه فاطمه زهرا(س). انا شیعه حسن المجتبی(ع). طبقه اول را زد با کاسازی کردیم و وارد طبقه دوم شدیم. طبقه دوم هم پاکسازی شد، ولی از داخل سقر که به ساختمان کناری وصل بود نیروهای دشمن مرتب آتش می‌ریختند. حسن رجز می‌خواند و بر سر دشمن آتش می‌ریخت. من بلند شدم دو تا نان‌نیک برداشتم که بروم داخل سقر و کار اتمام کنم که یکدفعه حسن نارنجک‌ها را از من گرفت و گفت اگر کسی هم بخواد برود

آن من هستم تون و بچه دارن. حرس رجزخوان به دل دشمن زد و با فریاد یا ابوالفضل العباس(ع) رفت داخل. قبل از انفجار اول صدای یک رگبار بلند شد و بعد صدای انفجار نارنجک. برای لحظه‌ای سکوت حاکم شد. بعد صدای ناله تکفیری‌ها بلند شد. حسن زخمی شده بود و به هوش بود. با کمک بچه‌ها او درمش عقبه قطع نخاع شده بود اما ساعاتی بعد از جرح روخت در ۱۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۳ ساعت ۹ صبح روز جمعه بر کشید و آسمانی شد.

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

— 300 —

—